اطلاعات ۱۳۰۵
دوشنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۴۰۴ ۷ ذی القعده ۱۴۴۶
۵ مه ۲۰۲۵ سال نودونهم * شماره ۲۸۹۳۹
ettelaat.com ettelaatonline

از فرهنگ کار دور افتادیم!

کسانی که با آقای دکتر فرهادی و آثارش آشنایی دارند یا بخت حضور در کلاس درسشان را داشته‌اند، نیک می دانند که با چه دانشور عمیق، دلسوز و میهن دوستی مواجه شده‌اند که هر لحظه می توانند بیاموزند. آنچه در پی می آید، گفتگوی آقای امین شول سیرجانی با استاد فرهادی است که متن کاملش پیشتر در «جُنگ مس» چاپ شده است و در این روزها که مصادف با روز کارگر و روز معلم است، جا دارد آن را مرور کنیم.

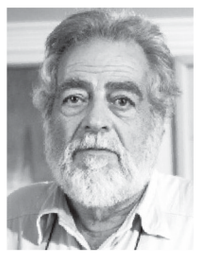

دکتر مرتضی فرهادی
مردم‌شناس

گفتگو اجتماعی

کارنامهٔ تحصیلی شما نشان می دهد که تحصیلات تان را از رشتهٔ روان شناسی شروع کرده‌اید و سپس علوم ارتباطات اجتماعی و جامعه شناسی خوانده‌اید و پژوهش هایتان را عمدتاً در حوزهٔ انسان‌شناسی فرهنگی به انجام رسانده‌اید. چه دغدغه‌ای باعث شد که چنین مسیری را طی کنید و سر از پژوهش های میدانی پر زحمت درآورید؟

معمولاً تصور می شود که شخصیت انسان ها با رفتن به دانشکده و انتخاب رشته شکل می گیرد، در حالی که این موضوع به دوران ماقبل دانشجویی و اولین آموخته های آدمی در محیط جغرافیایی و فرهنگش ربط پیدا می کند. اگر می خواهیم بدانیم شخصیت یک آدم چگونه شکل گرفته، باید به سؤال های کودکی افراد توجه کنیم. این دورهٔ سنی، مقوّم اولیه و انرژی بخش است. واقعیت آن است که این دغدغه‌ای که شما به آن اشاره می کنید قبل از دانشگاه در من شکل گرفته بود. پس من باید اولین آموزگارم را به شما معرفی کنم که اگر او نبود، بعداً اگر بهترین آموزگاران و دانشگاه ها را هم پیدا می کردیم، فایده نداشت.

آموزگار اولیه برای شما که بود و چه کرد؟

آموزگار اولیهٔ من در تاریخ، پدرم بود. قبل از آنکه من به کلاس آمادگی بروم، او بسیاری چیزها را به من آموخته بود. آن موقع به کلاس آمادگی می گفتند «تهیه». آن ایام ما در مهاباد بودیم. ایشان داستان شاهنامه را به شعر و نثر برای من خوانده بود؛ یعنی قبل از آنکه به کلاس آمادگی بروم، اشکبوس و ضحاک ماردوش را می شناختم. می دانید اینها چقدر می تواند در انتخاب های انسان تاثیرگذار باشد؟ متاسفانه بهترین سالهای کودکان ما به هرز می رود! شما اگر به کتاب هایم توجه کنید، می بینید که برای «ادبیات» اهمیت ویژه‌ای قائلم. این توجه، نتیجه آموزش های پدرم بود نه به دلیل نشستن سر کلاس ادبیات دانشگاه. اگر توانسته‌ام در دوره کارشناسی از استاد شادروان دکتر **محمدجعفر محجوب** چیزی بیاموزم، «فتوت نامه» هایش را بخوانم و سی سال بعد از آن، اولین مقاله را دربارهٔ کار در فتوت نامه های ایرانی بنویسم، به این دلیل بود که پدرم قبل از رفتن به آمادگی، توانست در ذهن من چنین زمینه‌ای به وجود بیاورد.

پدرم یک کارمند بسیار ساده بود که هیچ منصبی نداشت. او توانست مرا با شاهنامه و فرهنگ و تاریخ ایران آشنا کند و در گام بعد مرا با نقاشی دمخور کرد. گاهی خودش هم کارهای هنری انجام می داد؛ مثلاً یک پرده گلدوزی زیبا از هنرشان برایمان باقی مانده است. اگر پدر و مادری نتوانند چنین نقشی ایفا کنند، بقیهٔ قضایا، آب در هاون کوبیدن است. این انگیزهٔ اولیه هم در مدارس شکل نمی گیرد، بلکه جایش در خانواده است.

شما برای کیفیت تربیت افراد در دورهٔ کودکی اهمیت ویژه‌ای قائلید و آن را یکی از پایه‌های توسعه می دانید. آیا تجربهٔ کودکی خودتان باعث شده چنین دیدگاهی داشته باشید؟

ما سالهاست که از «توسعه» حرف می زنیم؛ اما از این نکته غافلیم که انسانی می تواند به توسعه بیندیشد که خودش از ریشه قوی باشد. کسی می تواند دل در گرو توسعهٔ این کشور داشته باشد که اول با فرهنگ، تاریخ، جغرافیا و محیط زیست ایران آشنا باشد. ما نتوانستیم فرزندانمان را به تاریخ و جغرافیا آشنا کنیم. آیا چنین فرزندانی وطن پرست می شوند؟ یا از همان بچگی کوله بار می بندند که از ایران بروند؟ الان در مملکت مان چند جوان داریم که اگر به آنها فرصت بدهند و بگویند بروید، نروند؟ من در بخشهایی از کتاب «صنعت بر فراز سنت»، به نقش تربیت زمان کودکی و آموزش رسمی در جریان توسعه اشاره کرده‌ام و اینجا به صورت گذرا باید نکته‌ای را یادآوری کنم. **جان دیویی** یکی از بزرگترین فیلسوفان تعلیم و تربیت و اهل آمریکاست. همیشه تعجب می کردم که چگونه ممکن است کسی این همه حرف حسابی بزند؛ آن هم آدمی که در یک جامعه سوداگرانه مانند آمریکا زندگی کرده است. بعدها وقتی بررسی کردم، دیدم او چه تعلیماتی دیده و چقدر تحت تأثیر مشرق زمین مانند فرهنگ هند و چین بوده و توانسته فلسفه‌ای ارزشمند برای آموزش و پرورش برجا بگذارد.

برای فهم بهتر دیدگاه های انسان های صاحب اندیشه باید به زمینه های اجتماعی و تجربهٔ زیسته آنها توجه کرد. جان دیویی فوق العاده به صنایع دستی، بافندگی، کارهای دسته جمعی و همکاری گروهی توجه کرده است. حتماً یک بخش به خاطر تفکر هوشمندانه اوست، اما یک بخش مهم را قطعاً از فرهنگ شرقی وام گرفته است؛ ولی ما فرهنگ شرقی مان را در حوزهٔ تعلیم و تربیت از دست داده‌ایم!

شما همیشه در آثارتان از توسعه نیافتگی می گویید و در پاره‌ای موارد به فراموش کردن پیشینهٔ فرهنگی مان اشاره می کنید. این فراموشی چه مصادیقی دارد؟

روشهای جاری در حوزهٔ تعلیم و تربیت ما، کاریکاتوری از روشهای ترجمه شده و ناقص اروپایی است که در بسیاری موارد با جامعه ما سنخیتی ندارد! خانواده ها خیال می کنند که با دستورالعمل های رسانه ها و برخی روان شناسان، دارند بهترین فرزندان را تربیت می کنند، اما در واقعیت چنین نیست. بگذارید مثالی بزنم. در پیش دبستانی های ما یک بازی رایج است که معمولاً مربی ها برای کودکان برگزار می کنند. نامش «صندلی بازی» است: چهار صندلی می چینند و شش کودک دور صندلی ها شروع می کنند به چرخیدن و در لحظه‌ای که مربی اعلام می کند، باید بچه ها روی صندلی بنشینند. در این بازی مخرب، کودکانی که صندلی گیرشان نمی آید، در رقابت با دیگران بازنده می شوند. آیا غیر از این است که ما با همین بازی به ظاهر پیش پا افتاده داریم رقابت مخرب را به کودکان می آموزیم؟ در فرهنگ پیشینیان ما، خانواده به اعضایش جوانمردی، فتوت و کمک به دیگران را آموزش می داد. در آن فرهنگ، کسانی که اجازه می دادند دیگران روی صندلی بنشینند و خودشان می ایستادند، تکریم می شدند و برنده بودند. ما داریم عکس فرهنگ پیشین را آموزش می دهیم! معلوم است که توسعهٔ پایدار و اندیشه توسعه فرهنگی از دل چنین جامعه‌ای پدید نمی آید.

من ۵۰۰ اصطلاح آب و هوایی را از ادبیات عشایر ثبت و ضبط کرده‌ام. این واژگان، مثل برف در آفتاب تموز دارند از بین می روند. عشایر کرمان ۵۰ نوع باران را از هم تشخیص می دهند. شما به جوان تحصیل کردهٔ ما اگر بگویید: «همین باران تندی را که آمده توصیف کن»، نمی تواند در یک جمله توصیف کند. اصلا برای توصیف باران تند، ادبیاتش تهی از کلماتی است که بتواند چنین کند. دایرهٔ لغوی ما به سرعت دارد آب می رود. کرمانی ها می گویند: «درخت روی ریشه‌اش سبز می شود». من حرفم این است که درخت توسعه را باید روی ریشهٔ تاریخ و فرهنگ این مملکت پایه ریزی کرد.

در فضای علوم اجتماعی ایران، گروهی ایدهٔ شما را درباره لزوم رجوع به گذشته برای فهم و تثبیت الگوی توسعهٔ درون‌زا ارج می نهند؛ اما در مقابل، منتقدانی هم بر آنند که شما در گذشته مانده‌اید و می گویند آقای فرهادی بیش از اندازه دل بستهٔ سنت است، در حالی که آن مناسبات دیگر در جامعه کنونی کارکرد ندارد.

بله، متاسفانه در فضای روشنفکری ما هر کس از «سنت» صحبت می کند، بلافاصله عده‌ای پیدا می شوند که به او اتهام گذشته گرا بودن بزنند. بسیاری از تحصیل کرده ها از کلمه سنت با نفرت یاد می کنند! وقتی می گویم «صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن»، یعنی این بحث را به صورت وسیع دارم مطرح می کنم. کی گفتیم هر چه از گذشته به ما رسیده، بی عیب و نقص است و باید حفظش کنیم؟ کی گفتیم صنعت بر فرار سنت؟ حرف ما روشن است. بارها اشاره کرده‌ایم که توسعه بدون اتصال به گذشته و تاریخ و جغرافیا، ممکن نیست و اگر ممکن هم شود، پایدار نخواهد بود. توسعه، امری نیست که خارج از چارچوب فرهنگ اتفاق بیفتد. هر اصلاحی بدون توجه به گذشته، سرنوشتش شکست است. یکی از این بلاها همین بلاهایی است که بر سر کاریز آمد.

در فرهنگ ایران، ما **قنات** را به عنوان یک فنّاوری بر اساس دانش بومی داشته‌ایم که در سالیان دراز کارکرد داشته است. ما می توانستیم از تکنولوژی برای کندن قنوات بیشتر یا لایروبی و بهبود عملکرد قنوات استفاده کنیم، اما چه کردیم؟ قنات جایش را به چاههای عمیق و موتور پمپ هایی داد که سفره های زیرزمینی را خالی کردند. وقتی توسعه را بد فهمیده‌ایم، چنین بلایی بر سر قنوات می آید.

وقتی درباره خرده فرهنگ های رایج در عشایر ایران حرف می زنیم، عده‌ای می گویند اینها آمیخته به خرافه و خرافه پرستی است و بدون اینکه مغز کلام را درک کنند آن را پس می زنند. درباره «خرافه»، من مثل اغلب روشنفکران ایران فکر نمی کنم و بسیاری از چیزهایی را که به عنوان خرافات معروف شده‌اند، خرافات نمی دانم. اینها را توضیح هم داده‌ام اما کسی حوصله ندارد مقاله بخواند. وقتی در جامعهٔ علمی کسی کارهای دیگران را نمی خواند، فضای علمی ما سطحی می شود و افراد بر اساس شنیده ها و درک خودشان به قضاوت می نشینند.

شما می گویید بسیاری از آنچه را با برچسب خرافه شناخته می شود، اساساً خرافه نمی دانید. می شود با مثالی این دیدگاه را تبیین کنید؟

بسیاری از خرافه های ما را دانایان و خردمندان جامعه برای مهار نادانان درست کرده‌اند؛ مثلاً گیاهی در یک پنجم خاک ایران می روید به نام «جوقاسم». برای این گیاه، حدود ۴۰ نام از شمال غرب ایران تا نزدیکی های جنوب شناسایی کرده‌ام. جوقاسم، گیاهی است که در قحطسالی ها میلیون ها ایرانی را از مرگ حتمی نجات داده است. درنتیجه در کنار این گیاه، یک فرهنگ و سنت شکل گرفته است. در این سنتها، یک مشت خرافه هم برای این گیاه داریم. این گیاه موقعی قابل استفاده بوده که خمره های آرد و گندم (تاپوها) از بین رفته بودند. درنتیجه، اگر اوضاع و احوال به هم می خورد و مردم دچار قحطسالی می شدند، چون این گیاه معده را از کار نمی اندازد و کار نان را برای دستگاه گوارش انجام می دهد، بهترین جایگزین برای نان بوده است. در برخی جاهای ایران به این گیاه «پیشوک» می گویند.

خرافه‌ای که دربارهٔ این گیاه شکل گرفته، چیست؟ می گفته اند: اگر کسی پیشوکِ یکه برگه را بچیند، بابایش می میرد؛ پشوکِ دوبرگه را بچیند، کور می شود؛ پیشوک سه برگه را بچیند، کچل می شود. اما مثلا اگر پیشوک بیش از پنج برگ را بچیند، برایش مشکلی پیش نمی آید و تا سال دیگر سلامت می ماند. این خرافه را وقتی تحصیل کردگان ما می شنوند، جز این است که قهقهه بزنند؟ کمی فکر کنید! شما حکمت را در لباس خرافه ببینید. به همه نمی توانستند بگویند که اگر پیشوک یک برگه تا چهاربرگه را بچینند، در زمان قحطسالی، مردم دستشان خالی می ماند. عقل خردمندی که این خرافه را ساخته، بالاترین کیفر را برای کسی قرار داده که یک برگه را می چیند، اما مثلا کسی که پیشوک دارای دوبرگه را می چیند، کور می شود. آیا خیال می کنیم اینها را دیوانگان درست کرده‌اند؟ اگر همین به ظاهر خرافه درست نشده بود، انسان نسل این گیاه را نابود می کرد. آن عقل خردمند بلد بود که چگونه از پوشش گیاهی محافظت کند!

یکی از محورهای پژوهشی شما، فرهنگ مشارکت در ایران است. برخی پژوهشگران جامعه شناسی بر آنند که ایرانیان اهل کار گروهی نیستند؛ اما شما در برخی آثارتان مانند «انسان شناسی یاریگری» و «واره» کوشیده‌اید تصویری از ایرانیان نشان بدهید که اهل مشارکت، همیاری و تعاون هستند. آیا هنوز هم بر این نظر استوارید که ایرانیان اهل کار گروهی هستند؟

اول از همه باید گفت که کار پژوهشگر این نیست که چنین گزاره های کلی صادر کند. متاسفانه این ادبیات مسلط جریان های فکری ماست. اگر گفته شود که «ایرانیان اهل کار گروهی نیستند»، ممکن است این حرفها در زمان حاضر درست باشد، اما این معلول است، باید دلیل رسیدن به این وضعیت را توضیح داد. ما از نظر تاریخی، اهل مشارکت و یاریگری بوده‌ایم، اما چه شده که به اینجا رسیده‌ایم؟ آیا در ژن ایرانیان تغییری رخ داده است؟ باید بپرسیم چه شده که فرهنگ کار در ایران به شدت تضعیف شده؟ در گذشته هم چنین وضعیتی داشته‌ایم؟ نباید مسائل را اشتباه متوجه شد. من با قدرت می گویم که مشارکت، یکی از مشخصه های زندگی ایرانیان بوده است.

با یک عکس از واقعیت، نمی توان نتیجه گیری کرد. من در کارهای پژوهشی به گرفتن یک عکس از واقعیت اکتفا نمی کنم، بلکه از تاریخ این مملکت فیلمبرداری می کنم. عکسی در خانهٔ ما هست که یکی از بزرگواران مملکت دارد به من جایزه می دهد. هر کس آن را می بیند، به جای اینکه احساس کند من دارم جایزه می گیرم، احساس می کند من دارم جایزه را می دهم! این حکایت نظریات برخی از روشنفکران ما دربارهٔ فردگرایی ایرانیان است. وقتی یک عکس از واقعیت می گیریم، ممکن است ما را به اشتباه بیندازد. بله، امروزه ایرانیان بسیار فردگرا شده‌اند و فردگراترین افراد ما، تحصیلکرده ها و دانشگاهی ها هستند!

استان فارس
برداشت نمک
از دریاچه مهارلو

عکس هوایی
از جورج گرستر

روشهای جاری در حوزهٔ تعلیم و تربیت ما کاریکاتوری از روشهای ترجمه شده و ناقص اروپایی است که در بسیاری موارد با جامعه سنخیتی ندارد! «توسعه» بدون اتصال به گذشته و تاریخ و جغرافیا، ممکن نیست و اگر ممکن هم شود، پایدار نخواهد بود. توسعه امری نیست که خارج از چارچوب فرهنگ اتفاق بیفتد. هر اصلاحی بدون توجه به گذشته، سرنوشتش شکست است. یکی از این بلاها همین بلایی است که بر سر کاریز آمد

مقاله

ولی ما باید به ریشه خودمان توجه کنیم. ایران و بین النهرین، نخستین کشورهای جهان بوده‌اند که یکجانشینی در آنها اتفاق افتاده است.

عبور از دوران طولانی گردآوری خوراک به تولید غذا که کشاورزی و دامداری باشد، در مملکت ما و همسایگان ما اتفاق افتاده است. آن هم در جغرافیای کویری و نیمه کویری یزد، کرمان، خراسان، سیستان و بلوچستان و ... در چنین مملکت سخت جانی از نظر جغرافیایی، مگر می شود بدون مشارکت آب را از زیر زمین بیرون کشید؟ من چهار جلد کتاب دربارهٔ یاریگری های زنان و مردان ایالات و عشایر ایران نوشته‌ام. اینها را از خودم اختراع نکرده‌ام.

یعنی ایرانیان در طول تاریخ اهل مشارکت بوده‌اند، اما اکنون فردگرایی و کار فردی ارجحیت پیدا کرده است. علت این تغییر چیست؟

یکی از مهمترین دلایلی که ما را به اینجا رسانده، مسأله‌ای است که من از آن در کتاب هایم به نام «آزار هلندی» یا «نفرین نفت» یاد کرده‌ام. تکیه کشورهایی مثل ایران به اقتصاد بادآوردهٔ نفتی موجب شده تا روز به روز فرهنگ کار و اقتصاد مولد تضعیف شود و تکیه به اقتصاد تک محصولی افزایش یابد. روشن است که در چنین جامعه‌ای، فرهنگ مشارکت و یاریگری تضعیف می شود. این نوع اقتصاد، ما را از واقعیت دور کرده و ما را در مقابل واقعیت قرار داده است. ما از فرهنگ کار و تولید دور افتاده‌ایم و به خام‌فروشی و پخته خواری دچار شده‌ایم. چرا در کشوری مانند ژاپن، پژوهشگران این قدر به دنبال شناخت سنتهای جوامع دیگر مانند ما هستند؟ ژاپنی ها چرا به فرهنگ ما باید اشراف بیشتری داشته باشند؟ آقای **شوکو اوکازاکی** از محققان بنام این کشور، چند سال قبل به ایران آمد و با من تماس گرفت که مهمان دولت ایرانم و دارم روی قنات های ایران کار می کنم، دو تا مقاله را نتوانسته‌ام پیدا کنم، لطف کن و برایم بفرست. آنها چرا درباره **کبوترخانه** های ایران کار می کنند؟ برای اینکه دنبال تولید هستند، دنبال یاد گرفتن هستند.

برخی منتقدان می گویند اساساً بازتولید آنچه ایرانیان در گذشته داشته‌اند، در جامعه امروزی ممکن نیست؛ مثلا به دلیل جابجایی های جمعیت و برنامه های توسعه، دیگر نمی شود از قنات استفاده کرد. یا آن شکل از مشارکت و همکاری که شما در «واره» و دیگر آثارتان تبیین کرده‌اید، در این زمان امکان تکرار ندارند. آیا اساساً شما به دنبال همان تجربه هایید؟

چند سال قبل در همایشی، درباره گروه ها و سازمان های همگرا و واگرا در ایران صحبت کردم. بعد از من هم قرار بود یکی از استادان دانشگاه تهران سخنرانی کند. او مطلبش چیز دیگری بود؛ اما جزو وظایف خودش دانست که اول به حرفهای من جواب بدهد! او گفت: «این حرفها برای تاریخ خوب‌اند!» آن روز چیزی نگفتم، اما ۲۰ سال بعد جواب ایشان را دادم. صبوری من را ببینند، به این خصلت می گویند «صبوری دهقانی»! اینکه نوشته مرا بخوانند و بشنوند، مهم نیست، اما این جواب همگانی برای کل تحصیل کرده های مملکت است.

سی سال است که استادان دانشکده های تعاون می گویند: «خدا بیامرزد **واره** را! مال گذشته بود و برای ویترین موزه ها خوب است.» شما به من می گویید واره مُرد؟ انگار من نمی دانم واره مُرده. من ۴۰ سال بالای سر واره بودم تا اینکه مُرد. آن چیزی که هر دانشجوی جامعه شناسی می داند، این است که مهم قواعد بازی است نه جنس مهره ها. این حرف **زیمل** است؛ یعنی ساختارها اهمیت دارد. «واره» ساختاری دارد که هرگز نمرده و نخواهد مرد. قبل از انسان ها، حیوانات با هم همیاری واگرا و هم گرا داشته‌اند. انسان ها از روز اول این خصلت را داشته‌اند، تا ده هزار سال دیگر هم وجود دارد؛ فقط جنس مهره ها عوض شده است، نه قواعد بازی.

دربارهٔ «قنات» من هم می دانم که وضع امروز جمعیت و توسعه در این کشور چگونه پیش رفته است. مدعیانی که می گویند قنات جواب امروز را نمی دهد، رفته‌اند در شهر کویری یزد، ماهی پروری راه انداخته‌اند! نمی شود درِ این همه چاه را بست و به الگوی پایدار رسید؟ قنات ها ماشین های خودکارند، یعنی هر سال آبشان بسته به میزان بارندگی، کم و زیاد می شود. خدا بیامرزد باستانی پاریزی را که حرف درستی زد، اما کسی گوش نکرد. گفت: تا روز گاری که ما افسار باد و باران را در دست نداریم و نمی توانیم هر چقدر دلمان می خواهد، باران ببارانیم، باید از سیستم خودکار کاریزهایمان سود ببریم.

ادامه دارد

مکتب شام/۱۳

دکتر محمد مسجدجامعی
استاد ژئوپلتیک

توضیح درباره وضعیت شبه جزیره عربستان، به اوضاع زمان بعثت و مدعیان نبوت و جنگهای رده کشید و کسانی که به مقابله پرداختند.

آیا ظهور مدعیان نبوت همزمان با مسأله نپرداختن زکات از سوی برخی قبایل بود؟

این دو مسأله تقریباً همزمان رخ داد. چند جریان اصلی وجود داشت که از مناطق نجد، یمن و برخی نواحی دورافتاده جزیرة‌العرب برمی خاستند. این افراد تمایلی نداشتند سیادت مدینه و قریش را بپذیرند. افزون بر این، برخی عوامل روان شناختی فردی یا جمعی نیز در مقاومت آنان نقش داشت؛ مثلاً آنها نمی خواستند برای حکومت مرکزی پول بفرستند یا تعهداتی را که اسلام بر آنها فرض کرده بود، بپذیرند. به هر حال، بدویان صحرا در دل بیابان به هیچ قید و بندی پایبند نبودند و وقتی که با نظمی روبرو می شدند، از پذیرش آن سر بازمی زدند. در نهایت، این فتنه ها به سرعت سرکوب شد. حتی برخی از فرماندهان لشکرهای شورشی، مانند پیروان **مُسَیلَمه** که حدود ۴۰ هزار نفر بودند، پس از شکست، به مدینه رفتند و اسلام آوردند. نمونه جالب، اشعث بن قیس است که پس از بازگشت به اسلام، با خواهر خلیفه ازدواج کرد. نکته‌ای که باید توجه داشت، این است که مردم آن زمان در شبه جزیره، همواره در فضای جنگ و درگیری زیسته بودند. جنگ بخشی از زندگی روزمره شان بود، نه یک امر استثنایی.

یعنی بخشی از فرهنگ تثبیت شده آن دوران بود؟

کاملاً درست است. چنین حالتی در سراسر شبه جزیره، به ویژه در نواحی جنوبی آن، وجود داشت. جنگ، مشغلهٔ اصلی مردمان آن مناطق بود. اگر بخواهیم مثالی امروزی بزنیم، مانند برخی مزدوران اسلحه به دست امروزی هستند که از طریق جنگهای خیابانی و درگیری های مسلحانه امرار معاش می کنند؛ یعنی اصولاً شغلشان جنگ است. این وضعیت در آن زمان رایج بود. سیاستی که در آن دوران اتخاذ شد، بر این اساس بود که این روحیهٔ جنگ طلبانه را به جای درگیری های داخلی، به سوی بیرون هدایت کنند، و این کار نیز انجام شد. البته باید توجه داشت که این جنگها صرفاً به این دلیل نبود، عوامل دیگری هم در کار بود. برخی واقعاً با اخلاص می جنگیدند و آرزو داشتند اسلام را به سرزمین های دیگر برسانند؛ اما عده‌ای دیگر نیز به دنبال غنائم و منافع دنیوی بودند. در واقع انگیزه ها متفاوت بود و نمی توان آن را به یک عامل محدود کرد.

بنابراین مجموعه‌ای از این عوامل کنار هم قرار گرفت و منجر به وقوع جنگها شد.

بله، نکته دیگری هم هست که نباید از نظر دور داشت. مرزهای شبه جزیره با ایران، به ویژه منطقه حیره، وضعیتی ناآرام داشت. دولت **حیره** دست نشانده ساسانیان بود و در آن دوران، **خسروپرویز** فرمانروای منصوب خود در حیره را خلع کرد و به قتل رساند. این اقدام فضای منطقه را سخت متشنج کرد. اتفاق مشابهی هم در مرزهای رومیان با **غسانیان** رخ داد. آنها نیز فرمانروای وابسته به خود را کنار گذاشتند. به همین دلیل، مرزهای ایران و روم با شبه جزیره، دیگر آرام و باثبات نبود و تنش جای وضعیت عادی را گرفته بود. در چنین موقعیتی، جنگها آغاز شد. ضمن آنکه امپراتوری های ایران و روم نیز بسیار خسته و فرسوده بودند. دلیل اصلی این فرسایش، جنگهای طولانی و طاقت فرسای ایران و روم بود که در دوران خسروپرویز حدود شانزده سال به طول انجامید. همین جنگ سنگین بود که در نهایت به کشته شدن خسرو انجامید. حتی بیم آن می رفت که پایتخت ایران، یعنی مدائن، به دست رومیان بیفتد که در نهایت با انعقاد صلح، از آن جلوگیری شد.

مهم است این است که هر دو امپراتوری به شدت خسته، فرسوده و حتی می توان گفت فقیر شده بودند. مردمشان تحت فشار مالیات های سنگین قرار داشتند، و این فشارها زمینه را برای سقوط آماده کرده بود. در این میان، شخصی به نام مثنی بن حارثه نزد خلیفه رفت و از او خواست تا اجازه دهد در نواحی مرزی بین النهرین که وضعیت نامناسبی داشت، وارد عمل شود. او نیز اجازه داد و در مدت کوتاهی، این مناطق سقوط کردند.

البته امپراتوری روم کاملاً فرو نریخت، چون پایتختش قسطنطنیه بود؛ اما شام از آن جدا شد. در مقابل، حکومت ساسانی در ایران برافتاد. این وقایع عمدتاً در دوران خلیفه دوم رخ داد. او خود نسبت به این جنگها اهتمام زیادی داشت. نتیجهٔ این جنگها بسیار قابل توجه بود. ثروت هنگفتی از دل این فتوحات به مدینه و دیگر مناطق شبه جزیره سرازیر شد؛ ثروتی که می توان گفت حتی از آنچه در نتیجهٔ کشف قاره آمریکا نصیب اسپانیا و پرتغال شد، بیشتر بود. چرا که آن ثروت در طول زمانی طولانی به اروپا رسید؛ اما در اینجا، در زمانی بسیار کوتاه، ثروت عظیمی وارد شبه جزیره شد. علاوه بر آن، مردمی که از شبه جزیره به جبهه ها می رفتند، با دنیای جدیدی آشنا شدند؛ با سرزمین هایی دیگر، با فرهنگ ها و مردمانی متفاوت. این تجربه، مناطق مختلف و به شکل ویژه مدینه را تحت تأثیر قرار داد.

منظورتان تأثیرات اجتماعی ناشی از فتوحات است؟

نه، مقصودم ثروتی است که از دل این فتوحات به مدینه سرازیر شد.

طبیعتاً طبقه نوکیسه ای نیز شکل گرفت؟

دقیقاً همین طور است.

این طبقهٔ نوظهور چه رابطه‌ای با قدرت برقرار کرد؟

آنچه اتفاق افتاد، ورود ثروتی هنگفت بود. برای درک این موضوع، کافی است به گزارش های مورخی چون **مسعودی** توجه کنیم؛ مورخی که دقت و اعتبارش در تاریخ نگاری، معروف است. او ارقام حیرت انگیزی از میزان پول، غلامان، کنیزان و درآمد روزانهٔ کسانی که در مدینه بودند و عمدتاً نیز از قریش بودند، نقل می کند. این ارقام فراتر از تصور است. مهم این است که اوضاع داخلی مدینه به شدت تحت تأثیر این ثروت قرار گرفت. خلیفه دوم سیاستی اقتدارگرایانه داشت و تا سالهای پایانی توانست آن را حفظ کند، چنان که حتی بزرگان قریش از او حرف شنوی داشتند؛ اما در ادامه، اوضاع تغییر کرد؛ چون اقتدارگرایی تنها به فرد حاکم مربوط نیست، بخشی از آن نیز به پذیرش و زمینه های اجتماعی بستگی دارد. اگر بستر اجتماعی پذیرای آن نباشد، سیاست اقتدارگرایانه کارآمدی خود را از دست می دهد.

یعنی تغییر خواست جامعه باعث شد آن نظام ارزشی دیگر پذیرفته نشود؟

بله، همین است؛ اما در واقع بیش از آنکه توده جامعه تغییر کند، نخبگان جامعه بودند که دگرگون شدند و این نکته‌ای مهم است. رابطه میان نخبه و مردم در جزیرة‌العرب با سایر نقاط جهان متفاوت بود. برای تحلیل دقیق تر، باید ویژگی های نخبگان و مردم را جداگانه بررسی کرد. البته منظور از نخبگان، فقط نخبگان فکری یا فرهنگی نیست، بلکه نخبگان اقتصادی، مالی و تجاری را هم شامل می شود. معاویه در مورد **احنف بن قیس** گفت: «او کسی است که صدهزار نفر همچون او موضع می گیرند، بدون آنکه بپرسند چرا چنین موضعی داشته است!» او از بزرگان کوفه بود و ریاست قبیله بزرگ بنی تمیم را داشت. در واقع نخبگان شبه جزیره عرب کسانی بودند که مسعودی نیز به آنها اشاره دارد که به ثروت های هنگفتی دست یافتند. این گروه به تدریج نگرش و رفتار متفاوتی پیدا کردند و اقتداری که خلیفه تا آن زمان داشت، کاهش پیدا کرد؛ به عنوان نمونه، **احمد بن حنبل** در «مسند» نقل می کند که خلیفه دوم به شدت از جلسه های خصوصی و گفتگوهای پشت پرده نخبگان قریش، در سالهای پایانی عمر نگران بود. او از آنها می خواست که از این جلسات محرمانه دست بردارند. در ابتدای خلافتش، اگر سخنی می گفت، چه توده مردم و چه بزرگان، همه می پذیرفتند؛ اما در سالهای پایانی، دیگر چنین نفوذی نداشت.

ادامه دارد

آگهی دعوت به مجمع عمومی عادی سالیانه
شرکت نانوفناوران داروئی الوند (سهامی خاص)
به شماره ثبت ۴۱۶۲۸۱ و شناسه ملی ۱۰۳۲۰۶۷۹۱۹۹
و سرمایه ثبت و پرداخت شده ۱۰،۰۰۰ میلیارد ریال

از کلیه سهامداران شرکت نانوفناوران داروئی الوند (سهامی خاص) که رأس ساعت ۱۵:۰۰ روز یکشنبه مورخ ۱۴۰۴/۰۲/۲۸ در محل قانونی شرکت تشکیل می گردد، حضور به هم رسانند.
دستور جلسه: ۱- انتخاب بازرسین ۲- انتخاب روزنامه کثیرالانتشار ۳- تصویب ترازنامه و حساب سود و زیان سالیانه ۴- سایر مواردی که در صلاحیت مجمع عمومی عادی سالیانه می باشد.
هیأت مدیره شرکت نانوفناوران داروئی الوند

آگهی دعوت سهامداران به مجمع عمومی عادی سالیانه
شرکت پخش سراسری مشاء طب (سهامی خاص)
به شماره ثبت ۱۳۴۳۸۴ و شناسه ملی ۱۰۱۰۱۷۷۶۱۰۰

بدینوسیله از کلیه سهامداران محترم شرکت پخش سراسری مشاء طب (سهامی خاص) دعوت به عمل می آید تا در جلسه مجمع عمومی عادی سالیانه برای سال مالی منتهی به ۱۴۰۳/۱۲/۳۰ که در ساعت ۹ صبح روز شنبه مورخ ۱۴۰۴/۰۲/۲۷ در محل قانونی شرکت واقع در تهران - بزرگراه ستاری جنوبی، بلوار ناصرحجازی، (بلوار فردوس غرب) خیابان پروانه جنوبی، نبش کوچه ۲۲، پلاک ۷۸ تشکیل می گردد، با دستور جلسه ذیل حضور به هم رسانند.
دستور جلسه:
۱- استماع گزارش هیئت مدیره، حسابرس و بازرس قانونی شرکت برای سال مالی منتهی به ۱۴۰۳/۱۲/۳۰
۲- بررسی و اتخاذ تصمیم نسبت به صورت های مالی عملکرد سال مالی منتهی به ۱۴۰۳/۱۲/۳۰.
۳- انتخاب حسابرس، بازرس قانونی شرکت و روزنامه کثیرالانتشار برای سال مالی منتهی به ۱۴۰۴/۱۲/۲۹.
۴- بررسی و تنفیذ معاملات مشمول ماده ۱۲۹ قانون تجارت
۵- تصمیم گیری در مورد تقسیم سود منتهی به ۱۴۰۳/۱۲/۳۰
۶- انتخاب اعضاء هیئت مدیره
۷- تعیین حق حضور و پاداش اعضاء هیئت مدیره
۸- سایر مواردی که در حدود اختیارات مجمع مذکور می باشد.
هیئت مدیره
شرکت پخش سراسری مشاء طب (سهامی خاص)

شرکت پتروشیمی نوری - سهامی عام
مناقصه شماره: ۱۴۰۴/۰۲ نوبت: اول
آگهی شناسایی و ارزیابی کیفی مناقصه گران (یک مرحله‌ای)

ردیف	عنوان	شرح
۱	نام ونشانی دستگاه مناقصه گزار	استان بوشهر، عسلویه، شرکت پتروشیمی نوری، صندوق پستی: ۱۱۵-۷۵۳۹۱/تلفن های تماس: ۴-۰۷۷-۳۷۳۲۳۲۵۰ داخلی ۲۲۵۱-۲۲۵۳ دورنگار: ۰۷۷-۳۷۳۲۴۷۷۵/سایت اینترنتی: www.nopc.co
۲	موضوع مناقصه	خرید ۲ عدد Dry Gas Seal ساخت شرکت JohnCrane
۳	تاریخ، مهلت، نشانی دریافت وتحویل اسناد استعلام کیفی مناقصه گران	مناقصه گران می توانند فرم های ارزیابی کیفی را از طریق مراجعه به سامانه الکترونیکی معاملات شرکت پتروشیمی نوری به نشانی tender.nopc.co مشاهده یا از طریق سایت اینترنتی شرکت به نشانی www.nopc.co دریافت نموده وبعد از تکمیل آنها به همراه مدارک مربوطه، حداکثر تا ساعت ۱۵:۰۰ روز چهارشنبه به تاریخ ۱۴۰۴/۰۲/۳۱ در سامانه گفته شده در بالا، بارگذاری و همچنین به صورت الکترونیکی به آدرس پست الکترونیکی tec@nopc.co که فقط عنوان و شماره مناقصه و نام شرکت متقاضی در قسمت موضوع ایمیل قید شده باشد: ارسال نمایند.
۴	مدت اعتبار پیشنهادها	در اسناد مناقصه آورده خواهد شد.
۵	نوع ومبلغ تضمین شرکت در مناقصه (پس از مرحله ارزیابی کیفی ودعوت از مناقصه گران احراز صلاحیت شده همراه پیشنهاد قیمت ارائه گردد)	به صورت ضمانت نامه بانکی معتبر به مبلغ ۵،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال (پنج میلیارد ریال) و یا واریز وجه نقد به حساب جاری شماره ۲۶۶۱۰۲۶۶۱۰ نزد بانک تجارت شعبه پتروشیمی نوری به نام شرکت پتروشیمی نوری

شرایط متقاضی:
۱- داشتن شخصیت حق